



تحقیق در زبان و ادبیات فارسی

هامر [پورگشتال]*

ترجمه احمد سمیعی (گیلانی)

تذکار

مؤلف

□ در شیوهٔ املائی آلمانی، به خلاف روش امروزی، اسامی را با حروف بزرگ آغازی نوشته و ما به شیوهٔ امروزی عمل کرده‌ایم.
□ کلمات و عبارات فارسی را آوانویسی نکرده بلکه به صورتی نوشتاری نشان داده که برای فرانسه‌زبانان مناسب باشد و بتوانند آنها را نزدیک به تلفظ فارسی آن بخوانند.
□ همه جا تلفظ ترکی عثمانی واژه‌های فارسی را بازنموده نه تلفظ اصیل فارسی معیار را. مثلاً، در صورت نوشتاری، پدر را *peder*، من را *men*، بار را *bari*، بتد را *bendi*، فرنود را *fernoud*، مکُن را *mekun*، دست را *dest*، ساختن را *sakhten*، گوید را *gouyed*، پس دست کردن را *pes dest kerden* بازنموده است.

زبان فارسی به خانوادهٔ بزرگ زبان‌های هند-اسلاو-ژرمنی متعلق و از هر زبان دیگری به زبان‌های ژرمنی نزدیک‌تر است و، بدین لحاظ، برای مردمانی که به زبان‌های مذکور سخن می‌گویند ارزش عمده دارد و تنها بر پایهٔ آشنائی دقیق با آن است که می‌توان ریشه‌شناسی زبان آلمانی و نزدیکان آن را بنا نهاد. زبان فارسی، خواه امروزی خواه دیروزی، را از زبان‌های مادی یا آریائی چون زند و پازند باید متمایز دانست - از زبان‌هایی

* HAMMER, "Essai sur la langue et la littérature persanes", *Journal asiatique*, tome XII (Juillet- Décembre 1833), pp. 20-52.

که، هر چند به عنوان زبان‌های خاص کتاب‌های مقدس زردشت و هم ظاهراً زبان کتیبه‌های به خط میخی سابقاً شکوفا بودند، از شاخه دیگری جز زبان فارسی‌اند و با این زبان روابط مستقیم چندانی ندارند.^۱

I. درباره گونه‌های زبان فارسی

از راه کهن‌ترین اطلاعات اجمالی تاریخی که به ما رسیده‌اند می‌دانیم که در قدیم‌ترین روزگاران دو گویش کاملاً متمایز در ایران وجود داشته است: گویش شرقی یا دری و گویش غربی یا پهلوی^۲. به دری در آن سوی آمودریا (جیحون) و در کوهپایه‌های پاروپامیسوس^۳، بلخ، مرو، بدخشان، بخارا، بامیان سخن گفته می‌شد؛ و پهلوی در سرزمین ماد به معنای اخص آن، در شهرهای ری، همدان، اصفهان، نهاوند، و تبریز، مرکز آذربایجان، رواج داشت^۴. از این دو گویش، پهلوی تا زمان فتح شاهنشاهی ایران به دست اعراب غلبه داشت و گویشی بود که نه تنها تواریخ کشور - که فردوسی^۵، سراینده شاهنامه، فراوان از آنها نقل کرده - و منابعی که وی از آنها بهره گرفته بلکه همچنین کتیبه‌هایی تاریخی چون نقش رستم و نوشته‌های سکه‌های ساسانی به آن نوشته

(۱) زند ترجمه و گزارش اوستا به زبان پارسی میانه (پهلوی) است و پازند متون پارسی میانه (پهلوی) است که به خطی غیر از خط پهلوی - عموماً خط اوستایی یا عربی - فارسی - نوشته شده باشند که طبعاً هروارش ندارد و زبان جداگانه‌ای نیست.

چنین می‌نماید که هامر از زبان‌های ایرانی و تقسیمات آن تصور روشنی نداشته است. - مترجم

(۲) این تقسیم‌بندی نباید امروز اعتبار داشته باشد چون دری (= دریاری) نیز با عنصر اصلی پهلوی محاوره‌ای تکوین یافته است (← علی اشرف صادقی، تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران، تهران ۱۳۵۷).

مترجم

(۳) Paropamisus، نام باستانی رشته کوه هندوکش؛ رشته کوه واقع در شمال غربی افغانستان در انتهای غربی هندوکش، شمال هرات و هریرود. (دایرة المعارف فارسی، ذیل پاروپامیسوس)

(۴) ← فرهنگ جهانگیری، فرهنگ شعوری؛ همچنین برهان قاطع، ذیل دری و پهلوی.

(۵) تلفظ Firdoussi که عموماً اروپائیان به کار می‌برند نادرست است چون فردوس (بهشت) که این نام از آن مشتق شده Firdews تلفظ می‌شود و در این تلفظ، بر اساس شیوه ثبت آن در فرهنگ شعوری، چون و چرایی نمی‌توان کرد. ایرانیان امروز نیز این نام را Firdewsi تلفظ می‌کنند و Firdoussi تلفظ نادرست هندی - ایرانی است که انگلیسی‌ها در اروپا رایج ساختند. - مؤلف

چنان که ملاحظه می‌شود، در اینجا نیز، مؤلف تلفظ ترکی عثمانی را اصیل شمرده است. - مترجم

شده بودند. مع الوصف، در چند کتاب تاریخ ایران نقل شده است که بهمن، پسر اسفندیار (اردشیر دراز دست) [کذا]، دانشمندان را مأمور ساخته بود که گویش‌های گوناگون کشور را بیالایند و پالوده‌ترین بهره آنها را زبان در یعنی دربار قرار دهند و این زبان به همین جهت دری، به معنای زبان در یا زبان دربار، نام گرفته است.^۶

مورخان دیگری^۷ روایت می‌کنند که بهرام گور، نامدارترین خسرو [شاهنشاه] سلسله ساسانی، فرمان داده بود که به زبان دری، به عنوان ناب‌ترین گویش، در دربار سخن گفته شود و آن را در گزارش‌ها و پیام‌های رسمی به کار برند. در هر حال، هنوز آثاری به زبان دری که از دوره پیش از فتح ایران به دست اعراب بر جای مانده باشد کشف نشده است و فردوسی پهلوی را گویش اصلی فارسی کهن می‌خواند. با این همه، در حدیثی منسوب به پیامبر اسلام، دری خود ناب‌ترین گویش فارسی خوانده شده است؛ چون آن حضرت فرموده است که «زبان بهشتیان عربی و پارسی دری است».^۸

در فرهنگ‌های فارسی، علاوه بر این دو گویش عمده فارسی کهن - گویش شرقی (دری) و گویش غربی (پهلوی) - از پنج گویش دیگر ایران باستان یاد شده است: هروی، سغدی، سگری، زاوولی، و پارسی یعنی گویش‌هایی که در شهر هرات در خراسان [بزرگ]، سغد و سمرقند در ماوراءالنهر، سجستان، زاوولستان و ایالت فارس بدانها سخن می‌گفتند.^۹

فرهنگ‌نویسان این هفت گویش را زبان‌های هفت‌گانه (لغات سبعة) ی پارسی کهن خوانده‌اند؛ اما، در لابه‌لای آثار خود، بارها، از پنج گویش دیگر یاد می‌کنند که در خوارزم به‌ویژه در خیوه، گیلان، طبرستان، قزوین، و کرمان به آنها سخن می‌گفته‌اند.

بر اساس این مراجع، دوازده گویش پارسی کهن و امروزی زیر را می‌توان برشمرد:

۶) ← فرهنگ شعوری، چاپ قسطنطنیه، ج ۱، پانوشت ص ۴۳۲، ذیل دری؛ و برهان قاطع، ص ۳۶۰.
۷) در فرهنگ شعوری (ج ۱، پانوشت ص ۴۳۲)، به نقل از کمال پاشازاده، بی‌آنکه منبع او ذکر شود، روایت دیگری که، در آن، برقراری دری به بهرام گور نسبت داده شده، از قول محمد شاه نخجوانی، مؤلف صحاح الفرس، نقل شده است.

۸) فرهنگ شعوری، ج ۱، ص ۴۳۲.

۹) ← رساله‌های آنکتیل [دوپرون] Anquetil du Perron به نقل از فرهنگ جهانگیری، و

Walh's Allgemeine Geschichte der morgenländischen Sprachen, Leipzig 1784, p. 254.

۱. پهلوی، کهن‌ترین گویش غربی^{۱۰}؛
۲. دری، کهن‌ترین گویش شرقی در زبان دربار^{۱۱}؛
۳. گویش خراسان به‌ویژه گویش هرات و طوس^{۱۲}؛
۴. گویش ماوراءالنهر به‌خصوص گویش سغد و سمرقند^{۱۳} (سغدی)؛
۵. سگزی، زبان مردم سجستان^{۱۴}؛
۶. زاوولی، زبان مردم زاوولستان^{۱۵}؛
۷. پارسی، نخست گویش مردم فارس^{۱۶}، سپس فارسی کنونی؛
۸. خوارزمی، زبان مردم خوارزم به‌خصوص خیوه^{۱۷}؛
۹. گیلانی، زبان مردم گیلان^{۱۸}؛
۱۰. قزوینی، زبان مردم قزوین^{۱۹}؛

۱۰) فرهنگ جهانگیری، فرهنگ شعوری، و برهان قاطع، ذیل پهلوی.

۱۱) همان‌جا، ذیل دری.

۱۲) همان‌جا، ذیل هروی، و برهان قاطع، ص ۴۹۴، ذیل سوتام، چاپ قسطنطنیه.

۱۳) همان‌جا، ذیل سغدی، و (ذیل Pekend Ieb) MENINSKI, IV, 1162؛ MEN, I, 577؛ برهان قاطع، ص ۲۱۰،

I.1.

۱۴) فرهنگ جهانگیری، در رساله‌های آنکتیل دو پرون، این گویش زبان محلی بلوچستان، سجستان قدیم، است که نمونه‌ای از آن در *Asia Polyglotta*, p. 74 دیده می‌شود.

۱۵) برهان قاطع، ص ۴۲۱. زاوولی، یکی از لغات سبعی ایران که اکنون به آن سخن گفته نمی‌شود.

۱۶) ← رساله‌های آنکتیل دو پرون به نقل از فرهنگ جهانگیری.

۱۷) ← واژه سیورغامیشی، MENINSKI, III, 358، به نقل از فرهنگ [نام فرهنگ از قلم افتاده است - مترجم].
واژه *karendjou* [کرنجو = کابوس]، MEN. III, 996، به نقل از فرهنگ شعوری، ج ۲، پانویشت ص ۲۲۴؛ و واژه *Felerseny* باید فلرزنگ باشد به معنای زله، خوردنی و طعامی که از مهمانی‌ها بردارند و به جایی دیگر برند.
(برهان)،

MEN. III, 916، به نقل از فرهنگ شعوری، ج ۲، پانویشت ص ۱۹۸؛ برهان قاطع، ص ۳۰۷.

۱۸) ← برهان قاطع، ص ۳۳۳. دارکوب [به زبان گیلانی مرغی را گویند که با متقار درخت را سوراخ کند. - برهان، ذیل دارکوب] برهان قاطع، ص ۳۴۹. - خول [با ثانی مجهول، پرنده‌ای است کوچک‌تر از گنجشک و آن به‌غایت بلندپرواز و تیزپیر می‌باشد، برهان، ذیل خول] برهان قاطع، ص ۳۳۳. - مایه‌دار [...] به زبان گیلان جماعتی را گویند که در عقب لشکر می‌ایستند. برهان، ذیل مایه‌دار]، برهان قاطع، ص ۷۵۱. - کِلانه، MEN. IV, p. 105، به نقل از فرهنگ شعوری [کِلانه، کلانه آهنگر، آتشدان آهنگر، کوره آهنگر، تنور آهنگر (زمخسری، یادداشت به خط مرحوم دهخدا). لغت‌نامه]، Chilkat، MEN. III, p. 449، به نقل از Castel.

۱۹) MEN. III, 258، Serek، به نقل از فرهنگ شعوری، ج ۲، برگ ۶۶ [سَرک، به زبان قزوینی پسر را گویند

۱۱. کرمانی، زبان مردم کرمان^{۲۰}؛۱۲. طبرستانی یا زبان طبرستان^{۲۱}.

دو زبان دیگر ایالات مرزی ایران، یکی در انتها الیه شرقی و دیگری در انتها الیه غربی این شاهنشاهی، یعنی زبان‌های کردستان و افغانستان، بی‌گمان متعلق‌اند به خانواده زبان‌های مادی-ژرمنی، لیکن نمی‌توان آنها را در زمره‌گوش‌های زبان فارسی جای داد؛ چون، با وجود شماری از واژه‌های فارسی که آنها را غنا بخشیده‌اند، پایه و اساس آنها اصلاً فارسی نیست؛ از این رو در فرهنگ‌های فارسی از این دو زبان ذکری نشده است. زبان دساتیر در مطالبه جایگاهی میان‌گوش‌های ایران قدیم حق بیشتری دارد. زبانی که منتقدان زیاد سخت‌گیر آن را ساختگی دانسته‌اند همچنان که تا دیر زمانی در اصالت و اعتبار زند که زند اوستا به آن نوشته شده شک روا داشته شده است. زبان دساتیر، به واقع، فی‌نفسه، در پرتو قرابت‌هایی که با زبان‌های ژرمنی دارد، دلایلی به دست می‌دهد که نمی‌تواند ساخته و پرداخته شیبادی هندی یا ایرانی باشد^{۲۲}. وانگهی مؤلفان فرهنگ

→ (برهان، جهانگیری، آندراج، لغت‌نامه).

Men. III, Kirpou, p. 50, IV, به نقل از فرهنگ شعوری، ج ۲، برگ ۲۷۲. شیشالنگ / شیشلنگ. Men. III, p. 484, به نقل از فرهنگ شعوری، ج ۲، برگ ۱۴۴ [شیشالنگ، سیشالنگ و صعوه که دم‌جنیان نیز گویند (ناظم‌الاطباء)، دم‌جنیانک (فرهنگ فارسی معین). در خراسان سؤسه لنگ می‌گویند (یادداشت پروین گنابادی). - لغت‌نامه، ذیل شیشالنگ؛ نیز ← ذیل شیشلنگ].

(۲۱) ← نمونه مستخرج از کتاب تاریخ احمد Couyani [فارسی آن معلوم نشد. - مترجم]، در Mines de l'Orient, III, p. 46.

(۲۲) در این مقام، رجوع می‌کنیم به تحلیل مشروح دساتیر در

1823 (سالنامه ادبیات هایدلبرگ) Heidelberg Jahrbucher der Litteratur

شماره‌های ۶، ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۲۰. علاوه بر چند پایانه صرفی که زبان دساتیری با تصریف‌های کهن گوتی در آنها مشترک است، شماری ریشه‌های ژرمنی نیز در آن وجود دارد که در فارسی امروزی اصلاً دیده نمی‌شود و نمی‌توانند به دست شیاد مفروض با چنین مهارتی ساخته شده باشند.

در زبان دساتیر، علاوه بر پنجاه واژه‌ای که شباهتی نظرگیر با آلمانی دارند، واژه‌هایی دیده می‌شوند نزدیک به انگلیسی چون *tal*، بلند، دراز ؛ *sbis* ؛ (tall) ؛ *sbis* ؛ زنبور عسل (bee) ؛ *wadram* ؛ آب (water) ؛ *chlid* ؛ مستتر (sly) ؛ *werd* ؛ جهان (world) ؛ *top* ؛ پُر (top) ؛ *bidar* ؛ بیدر، بهتر (better). نزدیک به یونانی چون *archian*، سروان (آرخونتس *αρχωντης*) ؛ *hader* ؛ هادر [در فرهنگ دساتیر: ادر بر وزن مادر به معنی آتش باشد. - مترجم]، آتش (هادس *αδης*) ؛ *pal* ؛ بار دیگر (παλιν) ؛ *labeled* ؛ دریافت می‌کند (λαμζανει) ؛ *tighoud* ؛ عناصر (σοιχιο) ؛

←

جهانگیری و برهان قاطع از آن، همچون زند، به عنوان زبان فارسی مقدّس کهن یاد کرده‌اند و فرهنگ‌های زبان فارسی چند صد واژه از این هر دو زبان مقدّس را دربردارند. زبان دساتیر چه بسا هم‌نیای دری باستان باشد که سابقاً در بامیان به آن سخن گفته می‌شد.

II. درباره ساختار زبان فارسی

۱. ساختار زبان فارسی، همچون موادّ آن، با زبان‌های ژرمنی قرابت بسیار دارد.
۲. الفبای آن چهار حرف بیشتر از الفبای عربی دارد که دو تای آنها (چ و پ) سخت‌تر و دو تای دیگر (گ و ژ) نرم‌تر از حروف مشابه الفبای عربی‌اند و ژ، که دقیقاً با *z* الفبای فرانسه برابر است، در الفباهای ژرمنی متناظر ندارد. الفبای فارسی این حسن را دارد که هریک از آواهای *ghain, tha, che, kha, tch'e, dje* را با تک حرف (ج، چ، خ، ش، ط، غ، ث) نشان می‌دهد و حال آنکه در آلمانی آنها را تنها با ترکیب چند حرف: *dsch, th, ch, tsch, gh, sch* انگلیسی می‌توان نشان داد. چند صورت نوشتاری برای آوای *s* وجود دارد که تلفظ آنها متناظر است با تلفظ *z, s*، و *sz* (ز، س، ص) فرانسه [مؤلف ز را به جای *th* آورده: ز در فارسی آوای *s* ندارد. - مترجم]؛ امّا، در زبان فارسی، *z* آلمانی یعنی *ts* فرانسه، خواه به صورت تک حرفی خواه به صورت ترکیب چند حرفی، وجود ندارد. باید خاطر نشان ساخت که *th* انگلیسی (ث) همچنین هفت حرف حا (ح)، ذال (ذ)، صاد (ص)، ضاد (ض)، طا (ط)، ظا (ظ)، و عین (ع) در اصل عربی‌اند نه فارسی و کلماتی که

pan →، رو (*πανο*) در یونانی نو. نزدیک به لاتینی چون *med*، میانه (*medium*)؛ پور، پسر (*puer*)؛ *sopar*، خواب (*sopor*)؛ *misur*؛ بدی (*miserere*)؛ *wertid*؛ برمی‌گردد (*vertitur*)؛ *bi*؛ خالی (*vide*)؛ *arsaten*، بودن (*esse*)؛ *sefd*؛ هفت (*septem*)؛ *prim*؛ اول (*primus*)؛ و جز آنها.

باید اذعان داشت تصادف غربی خواهد بود که جاعل هندی یا ایرانی زبانی ساختگی به این درستی با اشکال دستور زبان گوتی کهن، مثلاً حالت مفعولی *gha* و واژه‌های لاتینی و یونانی و آلمانی و انگلیسی، رویارو شده باشد. - مؤلف

این واژه‌ها عموماً در فرهنگ دساتیر نیامده ممکن است مؤلف آنها را از ترجمه فارسی دساتیر آسمانی استخراج کرده باشد. - مترجم

درباره ساختگی بودن واژه‌های دساتیری ← پوردادود، فرهنگ ایران باستان، ج ۱، ص ۱۶-۱۵، تهران ۱۳۲۶؛ هرمزدنامه، انتشارات انجمن ایران‌شناسی، تهران ۱۳۳۱، ص ۳۱۵-۳۱۹. از پوردادود، در حدود سال‌های ۱۹-۱۳۱۸ نیز مقاله‌ای در مجله ایران امروز درباره «دساتیر» منتشر شده بود. همچنین ← محمد معین، «فرقه آذرکیوان»، مقدمه لغت‌نامه دهخدا، ص ۵۱-۶۸. - مترجم

این حروف در آنها باشند اصلاً عربی‌اند و در فرهنگ فارسی سره به کل درج نشده‌اند.^{۲۳}
۳. تکیه معمولاً روی آخرین هجای واژه‌های دو هجائی قرار می‌گیرد نه مانند زبان آلمانی روی هجای اول؛ همچنین تکیه روی پایانه مصدر افعال، *ten* و *den* قرار می‌گیرد که در آلمانی *-en* و در یونانی $\epsilon\iota\nu$ است. مثلاً باید خوانند *sakhte* نه *pedé r: sá khten* نه *pé der*.^{۲۴}

۴. زبان فارسی حرف تعریف ندارد.^{۲۵}

۵. پایانه جمع برای انسان و حیوان و اشیای ذی‌روح *an* است که متناظر است با *n* در آلمانی؛ مثلاً جمع *sister* «خواهر» می‌شود *sisteran*^{۲۶} معادل *schwester*.^{۲۶}

۶. ضمایر اول و دوم شخص در فارسی و آلمانی یکسان‌اند: *men* من (*mein, ich*)، *tu* تو (*du*).

۷. هجاهای اشتقاقی [مراد پسوندهاست] اسم‌های آلمانی *-heit, -keit, -ey, -isch, -er*، و *-el* در فارسی وجود دارد: *het, ghi* (گی)، *i* (ی)، *gher* (گر)، و *al* (ال)، مانند *Ferahet*^{۲۷} معادل *freiheit* [= آزادی]؛ *pejmurdeghoui* (پژمردگی)؛ *chermendeghi* (شرمندگی)؛ *dihkani* (دهکانی، دهقانی)، از *dihkân* (دیهکان) یا *dehkân* (دهکان) یا

(۲۳) در فرهنگ شعوری، ج ۲، برگ ۱۵۵ب، درباره این هشت حرف الفبای فارسی بحث مُشبعی آمده است. از این رو، در این فرهنگ، ذیل این حروف، فقط شمار اندکی کلمات عربی آمده که در اثر کاربرد درازمدت در زبان فارسی پذیرفته شده‌اند و حرف ذال (ذ) کلاً بایی ندارد. مع الوصف باید در نظر داشت که، در قدیم‌ترین نسخه‌های خطی، دال همه‌جا با نقطه به صورت ذ نوشته شده همچنان که امروزه هنوز در خط مراکشی مستقیماً مشتق از خط کوفی به همین صورت نوشته می‌شود.

(۲۴) نشانه مصدر در زبان فارسی نیز *-an* است و *t/d* که به اصطلاح زبان‌شناسان در توزیع تکمیلی‌اند جزئی از بُن ماضی فعل‌اند. ضمناً هاجر پایانه مصدر فارسی را *ten* و *den* آوانویسی کرده که درست نیست. وی در بسیاری از شواهد واژه‌های فارسی، به جای مصوت */a/*، مصوت */e/* آورده که به نظر می‌رسد از تلفظ آنها در ترکی عثمانی متأثر باشد. - مترجم

(۲۵) قرابت زبان فارسی خواه با یونانی خواه با زبان‌های ژرمنی در نام‌های اعداد نیز نمودار می‌گردد: دو، سه، چهار، پنج [آوانویسی هاجر: *pindj*]، شش، هفت [آوانویسی هاجر: *heft*]، هشت [آوانویسی هاجر: *hecht*]، نه [آوانویسی هاجر: *neh*]، ده [آوانویسی هاجر: *deh*]، صد.

(۲۶) معلوم نیست هاجر بر چه اصلی *sister* را واژه فارسی شمرده است. - مترجم

(۲۷) ظاهراً مراد فرحت = شادی، شادمانی است که واژه دخیل عربی است و مؤلف تلفظ ترکی عثمانی آن را در آوانویسی آورده است و ربطی به فارسی ندارد و اصولاً در آن پسوند منتفی است. - مترجم

decanus. از *djenk* (جنگ)، معادل آلمانی آن *zank* [= دعوا، مشاجره]، *djenkgher* (جنگ‌گر) ساخته می‌شود^{۲۸}؛ *tchengal* (چنگال).

۸. هجاهای اشتقاقی که در آلمانی صفت سازند مانند *bar*، *en*، *icht*، *lich*، با تفاوتی در تلفظ، متناظر *wer* (ـور)، *n*، *lak* فارسی‌اند؛ مثل *namwer* (نامور) در آلمانی *nambar*^{۲۹}، *chiriné* (شیرینی) از شیر همچنان که در آلمانی می‌گوییم *golden* [طلایی]، *hö lzern* [چوبی]، *silbern* [نقره‌ای]؛ از *nem* (نم)، *nemnak* (نمناک) ساخته می‌شود؛ و از *seng* (سنگ)، *senglakh* (سنگلاخ)^{۳۰}. در گویش‌های تیروول^{۳۱} و استیریا^{۳۲}، همتای این *lakh* امروز نیز، به جای *lich*، *lacht* تلفظ می‌شود. می‌گویند: *feuwtlach*، *tchwarplacht*.

۹. صفت تفضیلی در فارسی و آلمانی با هجای *ter* (ـتر) یا *er* ساخته می‌شود؛ مثلاً *bed* (بد) (انگلیسی، *bad*) *bedter* (بَدتر) و از *bih* (به)، *bihter* (بِهتر)، در انگلیسی *better* و در آلمانی *besser*؛ از *mih* (مه) (واژه کهن آلمانی *mihl* به همان معنی است)، *mihter* (مهتر)؛ *siterg* (سُترگ) (آلمانی: *stark*)، *sitergter* (سُترگ‌تر) (آلمانی: *stärker*)؛ *khourd* (خُرد) (آلمانی: *kurz* = کوتاه)، خُردتر (آلمانی: *kurzer*).

۱۰. مصغّر در فارسی با هجای *ek* (ـک) ساخته می‌شود و در آلمانی با نظیر آن *gen* یا *chen*؛ مثل *dochtereck* (دُخترک)؛ *pedereck* (پدَرک)، (آلمانی: *Väterchen*).

۱۱. صرف نظر از فعل‌های کمکی *être* (بودن) و *avoir* (داشتن)، صرف افعال در فارسی مانند زبان‌های ژرمنی به خصوص آلمانی و انگلیسی است. مصدر به *en* (ـن) ختم می‌شود، صفت فاعلی به *endé* (ـنده)، مانند آلمانی که به *end* ختم می‌شود؛ مثلاً

۲۸) در فارسی از جنگ صفت جنگاور- جنگ + (ستاک‌ساز) + ور- ساخته می‌شود نه جنگ‌گر. - مترجم

۲۹) معلوم نیست مؤلف به چه صفتی در آلمانی اشاره می‌کند. - مترجم

۳۰) چنان‌که ملاحظه می‌شود، مؤلف در تمیز پسوندهای فارسی چندان دقیق نیست: به جای *-in*، *n*؛ به جای *-nâk* و *-lâkh*، *lak* و در مثال به جای *chirini*، *chiriné* آورده مضافاً اینکه در آوانویسی تلفظ ترکی عثمانی را منعکس کرده و اصولاً در آوانویسی از شیوه ثابتی پیروی نکرده و مسامحه آشکار داشته است. - مترجم

۳۱) تیروولی، ناحیه‌ای مرزی در مغرب اتریش که بخش شمالی آن در اتریش و بخش جنوبی آن در ایتالیا واقع است و دختران آن به زیبایی زبانزدند. - مترجم

۳۲) *Styrie* (آلمانی *Steiermark*)، از ایالات اتریش در مرکز و جنوب شرقی آن. کرسی آن گراتس (شهر

صنعتی اتریش) است. - مترجم

zainde (زنده) متناظر آلمانی *seyend*؛ *derandé* (درنده)، در انگلیسی *to tear* (= دریدن) و صفت فاعلی آن *tearing*، در آلمانی *zerreissend* (= درنده)؛ *kounende* (کننده)، در آلمانی *kö nnend* [از *kö nnen* = توانستن]؛ *seraiende* (سراینده)، در آلمانی *schreyend* [صورت نوشتاری امروزی: *schreiend* از *schreien* = فریاد زدن، داد زدن]. صفت مفعولی مانند انگلیسی به *é* ختم می‌شود^{۳۳}. مثلاً از *sakhten* (ساختن)، در انگلیسی *make* (ساختن)؛ از *ghiriften* (گرفتن)، در آلمانی *greiffen*، [صورت نوشتاری امروزی *greifen* = گرفتن، برداشتن]، *ghirifté* (گرفته)، آلمانی *er-griffen* [= تحت تأثیر قرار گرفته]. سوم شخص مفرد و دوم شخص جمع فعل به *d* ختم می‌شود مانند آلمانی که به *t* ختم می‌شود. مثلاً *gouyed* (گوید)، در آلمانی *er spricht* (در انگلیسی *he quoth*)؛ *takhtid* (تاختید)، در آلمانی *ihr trachtet* [از *trachten* = کوشیدن، قصد جان کسی را کردن]. مستقبل با فعل کمکی ساخته می‌شود؛ *khouahem* (خواهم) کاملاً مانند مستقبل در فعل انگلیسی است که با فعل کمکی *will* یا *shall* ساخته می‌شود.

۱۲. قرابت زبان فارسی و زبان‌های ژرمنی همچنین در ادوات ترکیب نمودار می‌گردد و این نکته از نظر کسانی که خصایص زبان‌های فارسی و آلمانی با یکدیگر را مقایسه کرده‌اند دور مانده است. *a* (آ) در زبان فارسی نه تنها با *a* ی سلبی در زبان یونانی متناظر است بلکه با ادوات *an*، *ab*، *auf*، *nur* آلمانی تناظر دارد. مثلاً *avikhten* (آویختن)، *auffangan* [= متوقف کردن، مانع چیزی شدن]؛ *awourden* (آوردن)، *afferre*؛ *arasten* (آراستن) که *arai* (آرای) از آن آمده، انگلیسی *array* [= به صف کشیدن، آرایش دادن]؛ *amaden* (آمادن [کذا]) (در آلمانی *aufmachen*)، *amadé* (آماده) در انگلیسی *made*. *ba* (با) در فارسی متناظر آلمانی *bay* [صورت نوشتاری امروزی: *bei*] و انگلیسی *by* [با در فارسی اصلاً متناظر *by* انگلیسی و *bei* آلمانی نیست. - مترجم]؛ *pes* (پس) در فارسی متناظر *post* لاتینی مثلاً *pes dest kerden* (پس دست کردن)، لاتینی *post manum ponere* (= زیر دست نهادن)، *pes efkenden* (پس افکندن)، لاتینی *post ponere*، *pes uftade* (پس افتاده).

(۳۳) در انگلیسی، صفت مفعولی به *-ed* ختم می‌شود نه به *-é*. در زبان فرانسه، صفت مفعولی (participe passé) به *é* ختم می‌شود. - مترجم

fer (فَر) فارسی متناظر است با *ver, vor* و *für* آلمانی که گونه‌های یک هجا [= پیشوند] هستند. مثلاً *fer* (فَر = به جلو، به پیش) (آلمانی: *vorwärts* = به جلو، به پیش)؛ *ferakhten* (فَرَاختن = افراشتن) فارسی با *verrichten* [= انجام دادن، به جا آوردن] آلمانی متناظر است نه با *verachten* [= خوار شمردن، تحقیر کردن]؛ *ferzanc* (فرزانک)، آلمانی *verstanden* [= عقل، شعور، ادراک *verstand*]؛ *fernoud* (فرنود دساتیری = خَرَد)، آلمانی *vernunft* [= عقل، خرد]؛ *ferman* (فرمان)، آلمانی *vermahnen* [= وادار کردن، ترغیب کردن]؛ *fergiche* (دساتیری فرژیسه یا فرگینه = کهنه، از مُد افتاده)، آلمانی *vergiss* [= فراموش کن از *vergessen* = فراموش کردن]؛ *fermiche* (فرمیشه = فراموش شده احتمالاً به جای فرموش = فراموش)، آلمانی *vermissen* [= متوجه کسر بودن یا گم شده بودن چیزی شدن، جای کسی را خالی کردن]؛ ... [در متن فرانسه نیز از قلم افتاده است] *é lever*، آلمانی *verhüten* [= جلوگیری کردن]؛ *ferwer* (فَرُور)، آلمانی (?) *für wuhr* [ظاهراً *für wahr* = به راستی، واقعاً].

ادوات نفی *ne* (نَ) و *me* (مَ) متناظر با لاتینی *ne* و یونانی *μη*، مثل *nist* (نیست) و *makun* (مَکُن)؛ اما، در زبان فارسی، ادات دوگان‌سازی متناظر با *γε* در یونانی و *ge* در آلمانی، که در این زبان‌ها برای ساختن فعل ماضی مطلق به کار می‌روند، وجود ندارد.

III. دربارهٔ خصایص ویژهٔ زبان فارسی

سادگی، خوش‌آهنگی به‌ویژه آمادگی بالای زبان فارسی برای بیان شاعرانه خصایص ویژهٔ آن است. این زبان، با وجود قرابت بسیار با زبان‌های ژرمنی، یکی از خوش‌آهنگ‌ترین زبان‌های آسیای میانه و شایستهٔ آن است که بدین لحاظ زبان ایتالیایی آسیا خوانده شود، همچنان که شاعران ایتالیایی در جمع شاعران اروپایی سرایندگانی هستند که آثارشان از حیث غنای خوش‌آهنگی و *concelli*‌ها بیشترین شباهت را با آثار فارسی‌گویان دارد. زبان فارسی در این مزیت با زبان‌های یونانی، آلمانی، انگلیسی شریک است که می‌تواند با ترکیب انواع واژه‌ها را بسازد: با ترکیب اسم‌ها اسم مرکب می‌سازد چون شاهرخ (در آلمانی *königstake*)؛ و با صفت اسم، چون *rouyinroui* (رویین‌روی) (در آلمانی *brazenface*)؛ و با وجه وصفی اسم، چون *fernoudrouba* (فرنودرُبا = خَرَدرُبا) (در آلمانی *vernunftraubend*).

از آنجا که روح و خصیصه زبان به‌ویژه در تعابیر اصطلاحی آن و صورتی است که آن را از زبان‌های دیگر متمایز می‌سازد، در اینجا باید به دو خصیصه توجه نمود که وجه فارق زبان فارسی و زبان‌های ژرمنی‌اند یعنی ضمائر متصل و اضافه.

ضمائر متصل وجه مشترک زبان‌های سامی و ترکی‌اند. مثلاً، در فارسی، هم مانند آلمانی *pederi men* (پدر من) گفته می‌شود هم *pederem* (پدرم) یا هم *maderi tu* (مادر تو) هم *maderet* (مادرت) یا هم *bidwei o* (بیوه او) هم *bidwech* (بیوه‌اش).

نشانه اضافه، نشانه نسبت یا انضمام دستوری، *i* کوتاه است^{۳۴} که تلفظ می‌شود اما هرگاه واژه [مضاف] به صامت ختم شود نوشته نمی‌شود و آن برای بیان وابستگی مضاف الیه است به مضاف یا صفت به موصوف یا ضمیر به اسم، مثل *niwei men* (نوه من) (آلمانی *mein neffe*)؛ *bari khourd* (بار خُرد) (آلمانی *kurze bahre*)؛ *desti berader* (دست برادر) (آلمانی *des bruders tatze*)؛ *bendi gham* (بند غم) (آلمانی *die bunde des*)؛ *guermii suné* (گرمی سونه = گرمی آفتاب) (آلمانی *die wärme der sonne*)، در آلمانی قدیم *sune*؛ *manek* [کذا] *cheni* (شَن مائک [مائک در گیلکی و ظاهراً نیز در کردی و شاید گویش‌هایی دیگر به معنی «ماه» است. مانگه‌دیم = ماهرو] = زیبائی ماه) (آلمانی *die schön e der mondes*). در این مثال‌ها می‌بینیم که به جای این *i* کوتاه در آلمانی *e* کوتاه تعریفی نشسته است که به اسم یا صفت می‌پیوندد؛ مثلاً در آلمانی، به جای *desti* (دستی = دست)، *tatze*؛ به جای *cheni* (شنی = شن)، *die schön e*؛ و به جای *bendi* (بندی = بند)، *die bunde* آمده است.

سرانجام خصوصیت ویژه زبان به‌خصوص در چرخش‌های سخن و در تعبیرات کنایی جلوه‌گر می‌شود که از این حیث نیز قرابت زبان فارسی با زبان‌های ژرمنی خصوصاً با زبان آلمانی نظرگیر است. مثلاً در تعبیرهایی چون به روی می‌جهد، به معنی «جلب توجه می‌کند»؛ در افتاد به معنی «به هم زد»، در آلمانی *er ist zerfallen*^{۳۵}؛ سرخاریدن به معنی

۳۴) نشانه اضافه در فارسی معیار امروزی *e* است و در بعضی از لهجه‌ها مثلاً اصفهانی *i* - مترجم.
۳۵) باز باید خاطر نشان ساخت که ادات در فارسی همان *zer* آلمانی است؛ تغییر *d* به *z* در چند واژه متناظر دیگر آلمانی و فارسی نیز دیده می‌شود، مثل درنده، در انگلیسی *searing*، در آلمانی *zerreißen*.

«مضطرب و پریشان شدن»، در آلمانی *sich den kopf kratzen*^{۳۶}؛ سر برنهادن به معنی «لجاجت کردن» متناظر *den kopf aufsetzen*؛ در نمی‌آید به معنی «هیچ نخواهد شد»، در آلمانی *es kommtnichts herans*؛ در نمی‌گیرد، به معنی «کارگر نمی‌شود، مؤثر نمی‌افتد» در آلمانی *es greift nicht an*؛ آب زد، در آلمانی *wasser abschlager*؛ آب در دهن آمد به معنی «هوس کرد»، در آلمانی *das wasser kam ihm in den mund*؛ پا داشتن به معنی «پا به پا آمدن»، در آلمانی *schritt halten*؛ به دست باش [به معنی «آگاه باش، هشیار باش»]، در آلمانی *sey bey der hand*؛ به هم برآمد، به معنی «آشفته شد»، در آلمانی *er ist zusammengefahren*.

در باب مجاز، زبان فارسی سرشار از تصاویر درخشان از هر نوع است. بیشتر این تعبیرات مجازی از حواس بینایی و شنوایی؛ اندام‌های بدن انسان چون دل، لب، زبان، دست، دندان، پشت، سینه؛ جانوران چون شیر، سگ، گربه، گاو، نر، گرگ، مار؛ اجزای پوشاک چون آستین، گریبان، طراز، پاپوش؛ رنگ‌ها؛ و به خصوص اعداد، که از آنها هفت بزرگ‌ترین نقش را ایفا می‌کند، گرفته شده‌اند. در زبان فارسی، برای آسمان، جهان، خورشید، ماه، ستارگان، روز، شب، صبح، غروب، شمشیر، شراب، اسب و جز آنها تعبیر مجازی بی‌شماری وجود دارد^{۳۷}.

خصوصیات زبان و اهل زبان همچنین در امثال نمودار می‌گردد. امثال فارسی در قیاس با امثال عربی اندک‌شمارتر است، هرچند مجموعه‌هایی از آن در دست است. امثال چندی در زبان فارسی به سگ مربوط‌اند که با ویژگی خلیقات و معتقدات ایرانیان روزگار باستان مناسبت دارد که سگ را حیوانی وقف اورمزد و محترم می‌دانستند.^{۳۸}

۳۶) سر متناظر *sir* انگلیسی است و خاریدن متناظر *χραεα'ιτεειν* یونانی و *kratzen* آلمانی.

۳۷) از آنجا که برای ذکر شواهد در اینجا مجال نیست، رجوع می‌دهیم به شواهد بسیاری که درباره دو چاپ برهان فاطم (چاپ‌های قسطنطنیه و کلکته) در *Gazette litté raire de Halle, 1821, nos. 308-312* همچنین در *Geschichte den Schoœnen, & c., ou Histoire de la Poé siepersane*, pp. 27-33. آمده است.

۳۸) ذیلاً چند مَثَل فارسی که از لهجة اللغات، فرهنگ ترکی - عربی - فارسی، چاپ قسطنطنیه در سال ۱۲۱۰ (۱۷۹۸) استخراج شده نقل می‌شود:

با سگ در جوالی نشاید رفتن.
Ne marchez pas avec un chien dans un sac.
مرگ خر عروسی سگ‌هاست.
La mort de l'âne est la fête de noce des chiens.
خر را می‌برند عروسی که آب و هیزم بارش کنند.

IV. درباره غنای زبان فارسی و مترادفات آن

مترادفات در زبان فارسی، هرچند به‌غایت کمتر از مترادفات زبان عربی است، بیش از آن اندازه‌ای است که از شواهد مذکور در اثر کمال پاشازاده^{۳۹} تصوّر آن حاصل می‌شود. این اثر تحقیقی آزمایشی بیش نیست و جا دارد که مجموعه کاملی از مترادفات زبان فارسی تهیه شود. شمار نظریه‌های مترادف برای واژه‌هایی چون اسب، شراب، جام، انبان، چکش، چفت، کابوس، ریحان، مهرگیا، اندام‌های جنسی، اصطلاحات فنی آشپزی و کشاورزی و صنعت نساجی، همچنین برای مفاهیم انتزاعی چون شادی، غم، زمان، سرنوشت، تجربه، بلاهت، ناشیگری، تعجب، لیاقت، عظمت، تجمل، میل، و به‌خصوص لودگی وجود دارد.

شمار ماده لغت در زبان فارسی تقریباً ثلث آن در زبان عربی است، چون فرهنگ شعوری ۲۲۵۵۰ و قاموس حدود ۶۰۰۰۰ دارد. برهان قاطع تقریباً ۲۱۰۰۴ مدخل دارد با توجه به اینکه ترکیباتی چند و کلمات عربی که در فرهنگ شعوری آمده همچنین کلمات ترکی جغتائی در آن درج نشده است. هرگاه نام‌های گیاهان را که بیش از ۱۰۰۰ است و بیشتر آنها از یونانی یا عربی گرفته شده، حدود ۱۵۰۰ واژه زند، حدود ۲۰۰۰ تعبیر کنایی، حدود هزارگونه واژه‌ای با اندکی تفاوت در حروف صامت، و دو هزار تایی صور اشتقاقی را کسر کنیم تقریباً ۱۰۰۰۰ واژه فارسی باقی می‌ماند که دو هزار آن فعل است و این همان رقمی است که فرهنگ شعوری برای محتوای فرهنگ‌های قدیم به دست داده و شامل حدود ۱۰۰۰۰ اسم و ۱۵۰۰ فعل است. از این ۱۲۰۰۰ واژه فارسی تقریباً ۴۰۰۰ را با کمابیش تفاوتی در زبان‌های ژرمنی می‌توان یافت.

→ Lorsqu'on invite un âne aux noces, c'est pour porter de l'eau et du bois.

Mangez les raisins, sans vous informer de la vigne.

انگور بخور مپرس کاین باغ که راست.

Ne suis point la corde au puits.

به ریسمان کسی به چاه نرو.

Il n'a point de laine an bonnet.

کلاهش پشم ندارد.

(۳۹) ← مستخرجی از آن در *Mines de l'Orient*, p. 47. مؤلف

کمال پاشازاده (شمس‌الدین احمد بن سلیمان، وفات: ۹۴۰)، استاد در زبان‌های ترکی و عربی و فارسی. از

آثار اوست: محیط اللغه (در لغت فارسی)؛ دقائق الحقائق (به ترکی و فارسی در لغات متشابه)؛

لهجة اللغات. - مترجم

۷. خط فارسی

خط پهلوی و نگاره‌هایی که در آثار مکتوب به جا مانده از عصر ساسانی به کار رفته جای خود را به خط کوفی داده است که تا اواسط قرن پنجم هجری در ایران محفوظ مانده است، چنان‌که قدیم‌ترین نسخه خطی موجود در اروپا مورخ ۴۴۷ یعنی فرهنگ پزشکی اثر فرزند اسدی طوسی^{۴۰} بر آن گواهی می‌دهد. متعاقباً نسخ جانشین خط کوفی و تعلیق جانشین نسخ شد و همین، چنان‌که جامی^{۴۱} در رباعی خطاب به فرزند خود برای تعلیم خطوط هفتگانه فارسی به او آورده، همچنان خط مختص ایرانیان امروزی باقی مانده است. آن خطوط به شرح زیر است:

۱. نسخ یا خط عربی که عبارات قرآنی و حدیث هرگاه در اثر دیگری نقل شوند ترجیحاً به آن نوشته شده‌اند؛
 ۲. تعلیق که خطی است با انحنای شیرین‌کاری بیشتر از نسخ، و کتاب‌ها و نامه‌ها به آن نوشته شده‌اند و رواج آن قوسی صعودی را طی کرده است؛
 ۳. ثلث یا نسخ به هم بافته که در کتیبه‌ها و نوشتن عناوین و القاب به کار رفته است؛
 ۴. رقع یا تعلیق شکسته برای قباله‌ها و عریضه‌ها؛
 ۵. توقیع، خط گواهی‌نامه‌ها و احکام و فرامین؛
 ۶. ریحان، خط ریز و باریک کتاب‌ها (Herbin, p. 233)؛
 ۷. محقق، خط بسیار ظریف که آن را غبار نیز خوانند.
- از این هفت خط، که جامی در قرن نهم به فرزند خود تعلیم می‌داده، امروز تنها نسخ و تعلیق و ثلث رواج دارد. خط شکسته، که خواندن آن سخت دشوار است، جانشین ریحان شده و در دیوان استیفای قسطنطنیه همچنین در هند به کار می‌رود. از خط نستعلیق، که آمیزه‌ای است از نسخ و تعلیق و اسم آن نیز بر این معنی دلالت دارد، در کتابت آثار منشور و اعتبارنامه‌ها و استوارنامه‌ها استفاده می‌شود. خط گواهی‌نامه‌ها را نیز جلی می‌خوانند.^{۴۲}

۴۰) این نسخه خطی بس‌گران‌بها در کتابخانه سلطنتی وین به شماره ۸۳ محفوظ است.

41) *Ressemblances Linear and Verbal* by Jamy, London 1810.

۴۲) در *Dé veloppements des principes de la langue* اثر Herbin، ص ۲۴۰، این خط، به جای جلی،

VI. درباره ادبیات فارسی

تاریخ ادبی هر قوم، که فهرست آثار علمی را نیز شامل می‌شود، با تاریخ زبان آن قوم تنها به این اعتبار ربط دارد که رشد علوم فلسفی و علوم دقیقه زبان اصطلاحات فنی را، که از گنجینه خودی برآمده یا از بیگانه به وام گرفته شده، غنی می‌سازد.

کامل‌ترین فرهنگ‌های فارسی و، به اسم و رسم، برهان قاطع، با اصطلاحات گیاه‌شناسی و پزشکی و فلسفی و عرفانی که در آنها درج شده‌اند، از این منابع دوگانه (بیرونی و درونی) خبر می‌دهند. اصطلاحات مأخوذ از منابع بیرونی آنهایی هستند که از اعراب و از یونانیان به وام گرفته شده‌اند. تمدن یونان، هرچند از تمدن باستانی شاهنشاهی ایران متأخر است، متعاقباً در حیطه علوم از آن پیشی گرفته و از یونانیان به اعراب و ایرانیان عصر اسلامی بازگشته است. هرچند بعضی از اصطلاحات منشأ هندی دارند، بیشترین آنها که فارسی سره‌اند از بسط و تکامل فلسفه عرفانی در ایران حکایت می‌کنند.^{۴۳}

درس و بحث علوم فلسفی و علوم دقیقه بر غنای زبان می‌افزاید، اما شکوه و شوکت زبان را در رشد ادبیات آن باید سراغ گرفت: اعراب و ایرانیان، به تاسی از یونانیان، ادبیات را متمم تعلیم و تربیت و نشانه ظفرنمونی زبان تلقی و آن را ادب یعنی فرهنگ باستان وصف می‌کنند. ادبیات شکوفه فیلولوژی (فقه اللغه) است. اگر از آن سخن نگوئیم به گمان ما بحث را ناقص گذاشته‌ایم.

ایرانیان از حیث شمار شاهکارهای خطابه و سخنوری و عدد مورخان به پای اعراب و ترکان [کذا] نمی‌رسند، اما تاریخ و صاف، هم از حیث زیبایی سبک و هم از نظر غنا و تنوع انشاء و کیفیت تألیف، تاریخ عتی را، که به شاهکار تاریخ‌نگاری عربی شهره شده است،

→ به خطا] جری نامیده شده است.

۴۳) شواهد این اصطلاحات را در خلاصه دستیر، مندرج در *Annales de la littérature de Heidelberg*، ملاحظه کنید. واژه فرستار به معنی «فاهمه»، هرچند در فارسی امروزی به کار نمی‌رود، همان قدر فارسی است که واژه *perestar* (پرستار/پرستار) به معنای *prêtre* (راهب) که از دیرباز آن را از واژه یونانی *πρεσβυτερ* مشتق دانسته‌اند. صرف نظر از اسامی صور فلکی که در همین خلاصه نقل شده، اینجا فقط *leç on* متفاوتی از واژه *Mithras* (در فارسی امروز، مهر) را شاهد می‌آوریم که در دستیر با حرف اضافه *her* یا *hre* آمده است: *hermehr* یا *hremihr*، که همان *sol mithras* یا تکرار آن نام است.

پس پشت می‌نهد به همان اندازه که انوار سهیلی از حیث زیبایی‌های سخنوری از اصل کیله و دمنه یعنی حکایات منسوب به بیدپای فراتر رفته است. ما به آن اکتفا کردیم که از تاریخ و صاف به عنوان شاهکار زبانی یاد کنیم، اما این به معنای آن نیست که خواسته باشیم از ارزش تاریخی آثار مورخان بزرگی چون میرخواند، خوندمیر، جویینی، بناگتی، رشیدالدین، عبدالرزاق و دیگران ذره‌ای بکاهیم.

اما تاج و افسر ادبیات فارسی شعر آن است که در میان اشعار اقوام آسیائی همچون ماه در میان ستارگان می‌درخشد. اعراب تنها با دو منبع شعر غنائی، غزل و قصیده، آشنا هستند و حتی یک شاعر حماسی یا رمانتیک ندارند و هیچ شاعری ندارند که چون جامی، آخرین شاعر از شاعران بزرگ، در همه انواع شعر استاد باشد. ارزش اشعار شاهانه فتحعلی شاه با ارزش اشعار حافظ قابل قیاس است، همچنانکه شاهنشاهنامه آخرین شاعر دربار^{۴۴} با شاهنامه فردوسی. اگر ارزش شاعران بزرگ مدیحه‌سرا چون انوری و خاقانی، رمانتیک چون نظامی و جامی و امیرخسرو دهلوی و هاتفی، عرفانی چون سنائی و عطار و جلال‌الدین رومی هنوز به اندازه ارزش حافظ و فردوسی و سعدی (شهریاران شعر غنائی و حماسی و اخلاقی) شناخته نشده، علت آن فقدان ترجمه آثار آنان است. مؤلف فرهنگ شعوری در شواهد خود تقریباً از ۵۰۰ شاعر یاد می‌کند، و در چهار تذکره شاعران (جامی، دولت‌شاه، سام‌میرزا، و لطفعلی) شرح حال و آثار بیش از دویست شاعر آمده است.^{۴۵}

VII. کتاب‌شناسی فرهنگ‌ها، دستور زبان‌ها، فرهنگ‌های مترادفات و دیگر آثار

فارسی در فقه اللّغه

شناخت دستور زبان‌ها و فرهنگ‌ها، نه تنها به عنوان از نظر گذراندن منابع موجود برای آموزش و مطالعه زبان بلکه همچنین به عنوان اسکلت بنای لغوی که از روزگاران دیرین تا زمان ما برپا گشته، ضروری است.

۴۴) مراد ملک‌الشعرا فتحعلی‌خان صبای کاشانی (وفات: ۱۲۳۸)، ملک‌الشعرا فتحعلی‌شاه قاجار است. ارزش‌سنجی‌های هامر از خام‌ذوقی او در شعر و ادب فارسی حکایت می‌کند. - مترجم.
۴۵) ← *Histoire de la belle littérature de la Perse*, Vienne 1808 اثر این‌جانب.

قدیم‌ترین اثر شناخته‌شده در دستور زبان فارسی نو متعلق است به قرن پنجم هجری و بس جالب توجه است که این دستور اثر همان مؤلف فرهنگ پزشکی محفوظ در کتابخانه سلطنتی وین به شماره ۸۳ است و او شاعر مشهور علی بن احمد اسدی است که درباره افعال فارسی کتابی نوشته است به نام

۱. تاج المصادر فی لغة الفرس.

۲. یک قرن پس از او، ابوجعفر احمد بن علی جعفرک کتابی در همان موضوع با همان عنوان تألیف کرد.

دو قرن بعد، در قرن هشتم هجری، نخستین فرهنگ شناخته‌شده پدید آمد یعنی

۳. معیار جمالی اثر شمس فخری اصفهانی (وفات: ۷۴۴) که به نام سلطان جمال‌الدین ابواسحاق شاه تألیف شد و عنوان کتاب به این معنی اشاره دارد.

۴. هندوشاه نخبجوانی، به تقلید از صحاح، قاموس عربی اثر جوهری متوفی در اواخر قرن چهارم هجری، صحاح العجم را تألیف کرد.

از قرن ۸ تا قرن ۹ هجری، چند فرهنگ فارسی پدید آمد که نمی‌توان آنها را به ترتیب تاریخی مرتب کرد چون حاجی خلیفه [درکشف الظنون] تاریخ وفات مؤلفان آنها را ذکر نکرده است. این فرهنگ‌ها به شرح زیرند:

۵. صحه اثر شیخ یحیی الرومی القرشی.

۶. اشرف‌نامه اثر ابراهیم قوام فروخی.

۷. تحفة الاجاب حافظ اوبهی.

۸. مؤید الفضلا از محمد لاوی.

۹. ادات الفضلا از قاضی خان بدر محمد دهلوی.

۱۰. جامع اللغات (منظوم) از نیازی حجازی.

۱۱. فرهنگ از حسین وفایی.

۱۲. فرهنگ میرزا ابراهیم بن میرزا شاه حسین.

۱۳. فرهنگ حکیم قطران ارموی.

۱۴. فرهنگ ابوحنفص سعیدی [در متن: safadi].

۱۵. فرهنگ فخرالدین kawani [ظاهراً فخر قواس صاحب فرهنگ قواس است].

۱۶. فرهنگ ابراهیم بن فواکه.

۱۷. فرهنگ شیخ محمد بن شیخ لالا.

۱۸. فرهنگ زفان گویا.
۱۹. فرهنگ محمودی.
۲۰. فرهنگ محمد بدخشانی.^{۴۶}
۲۱. لغات قاسمیّه.
۲۲. اقنوم اللغات.
۲۳. لسان الشعرا.
۲۴. وسیلة المقاصد از خطیب رستم مولوی که حاوی ۱۱۰۵ فعل و ۱۰۴۰۰ اسم است.^{۴۷} و همین اثر اخیر است که از همه بیشتر واژه در آن گرد آمده است. مع الوصف مجموع مدخل‌های آن نیم مجموع سرواژه‌های کامل‌ترین فرهنگ‌های فارسی است.
حجیم‌ترین و با ارزش‌ترین آثار در حوزه فرهنگ‌نگاری فارسی در ترکیه و هند پدید آمدند نه در ایران – آن هم زمانی که مطالعه زبان فارسی و آثار شاعران پارسی‌گو هم‌زمان در قرن دهم هجری در سواحل بوسفور و رود گنگ شکوفایی آغاز کرد.
۲۵. در ترکیه، حلیمی، معلم خصوصی سلطان سلیم اول، که خود در شعر فارسی طبع آزمایی می‌کرد، بحر الغرائب را در دو بخش تألیف کرد: بخش اول فرهنگ فارسی و ترکی کوچکی است و بخش دوم رساله‌ای در عروض و بلاغت.^{۴۸}
۲۶. کمال پاشازاده، همعصر حلیمی، که مانند او در فتح مصر به سال ۱۵۱۸ در التزام سلطان سلیم بود، دقائق الحقائق را در مترادفات زبان فارسی پدید آورد.
۲۷. لغات نعمت‌الدین احمد بن مبارک روملی که فرهنگی است حاوی مستخرج آثار سابق‌الذکر به شماره‌های ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵.
۲۸. التحفة السنیة الی حضرة الحسیة فی لغة الفرس که محمد بن مصطفی بن سیف‌الله دشیشی آن را به سال ۹۸۸ برای حسن پاشای مصری تألیف کرد و التقاطی است از

(۴۶) از فرهنگ‌ها غالباً – چنانکه صاحب فرهنگ سروری در برشمردن منابع عمل کرده – فقط با عنوان رساله یاد شده که بر حجم کم آنها دلالت دارد. از همه این مؤلفان تنها قطران ارموی و حافظ اوتی به عنوان شاعر نیز شناخته شده‌اند.

(۴۷) این همان اثری است که به شماره ۱۳ و با عنوان قواعد الفرس در کتابخانه سلطنتی وین محفوظ است.

(۴۸) محفوظ در کتابخانه سلطنتی وین به شماره‌های ۷، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱.

- فرهنگ‌های حلیمی و نعمت‌الله مذکور.^{۴۹}
۲۹. کنز اللغات که محمد عبد اللطیف آن را برای محمد بن کیا ناصرکیا، شاه‌گیلان، در قرن نهم هجری تألیف کرد.
۳۰. نعمت سروری یا مجمع‌القرس که به سال ۱۰۰۵ تألیف شده است.^{۵۰} مؤلف کتاب‌های مذکور ذیل شماره‌های ۱، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴ و شرح کتاب السامی فی الاسامی ثعالبی را منابع خود معرفی کرده است.
- تنها در قرن یازدهم هجری بود که فرهنگ‌های بزرگ حاوی تمام گنجینه لغوی زبان فارسی پدید آمدند و نخستین اثر از این نوع بود:
۳۱. فرهنگ جهانگیری تألیف حسن بن محمد انجوی به سال ۱۰۱۷ برای شاه سلیم نورالدین محمد جهانگیر، پسر اکبرشاه، و آن در سراسر قرن یازدهم همچنان یگانه فرهنگ بزرگ زبان فارسی بود.
- لیکن واژه‌نامه‌هایی در خلال این قرن پدید آمد:
۳۲. مشکلات شاهنامه برای شرح مشکل‌ترین واژه‌های شاهنامه که عبدالقادر بن عمر بغدادی آن را به سال ۱۰۶۷ تألیف کرد.^{۵۱}
۳۳. مشکلات مثنوی جلال‌الدین رومی تألیف اسماعیل انقروی.
۳۴. تحفة العشاق ابوالحسن.^{۵۲}
۳۵. مفتاح اللغه.^{۵۳}
۳۶. لغت امیرحسین Ayari [ظاهراً مراد لغت امیرحسین الایسی است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه مؤسسه تحقیقاتی خاورشناسی سارایوو (کد ۲۰۷) محفوظ است. - افاده آقای ذاکرالحسینی].^{۵۴}

(۴۹) ← لطیفی در *Biographische Nachrichten von Turkischen Dichtern*, Zurich 1800, p. 202.

(۵۰) این سروری را، که از اهالی کاشان بود، نباید با سروری ترک متوفی به سال ۹۶۹ و شارح معروف شاهکارهای شعر و نثر پارسی از جمله دیوان حافظ، گلستان و بوستان سعدی، مثنوی جلال‌الدین رومی و شبستان خیال خلط کرد.

(۵۱) محفوظ در مجموعه نسخه‌های خطی گنت Wenc. de Rzewusky.

(۵۲) محفوظ در کتابخانه سلطنتی وین به شماره ۳۴.

(۵۳) محفوظ در همان جا به شماره ۴۰۷.

(۵۴) محفوظ در همان جا به شماره ۴۰۸.

۳۷. کشف اللغات و الاصطلاحات سور بهاری که به سال ۱۰۶۰ برای پسرش، شهاب، تألیف کرده است.

۳۸. اصطلاحات الصوفیه، واژه‌نامه حاوی اصطلاحات آثار عرفانی تألیف کمال‌الدین ابوالغانم عبدالرزاق بن جمال‌الدین کاشی.

۳۹. مقدمه الفرس، دستور زبان فارسی. ۵۵

۴۰. دستورالعمل تألیف ریاضی که مجموعه‌ای از امثال فارسی است. ۵۶

سرانجام، در قرن دوازدهم هجری، در هند و در قسطنطنیه دو فرهنگ بزرگ فارسی، هر دو بر اساس فرهنگ جهانگیری، پدید آمد و در آنها فقط اصطلاحات غالباً مستخرج از فرهنگ‌های گیاه‌شناسی و پزشکی افزوده شد:

۴۱. فرهنگ شعوری فارسی و ترکی، که به سال ۱۱۵۵ در قسطنطنیه طبع شد، حاوی ۲۲۵۵ واژه با ۲۲۴۵ بیت شاهد از حدود پانصد شاعر پارسی‌گو. ۵۷

۴۲. برهان قاطع تألیف حسین بن خلف تبریزی که دو چاپ از آن پدید آمده است: یکی به فارسی که به سال ۱۸۱۸ در کلکته به طبع رسیده؛ دیگری با ترجمه ترکی که به سال ۱۲۱۴ (۱۷۹۹) در قسطنطنیه چاپ شده است. ۵۸

علاوه بر این دو اثر، چند فرهنگ کم‌حجم‌تر و واژه‌نامه‌هایی پدید آمده است، به شرح زیر:

۴۳. سراج اللغه سراج‌الدین علیخان آرزو [در متن: Arsa].

۴۴. هدایة اللغه، از همان مؤلف که به سال ۱۱۴۷ تألیف شد.

(۵۵) این اثر به عنوان مقدمه در فرهنگ شعوری و برهان قاطع درج شده است.

(۵۶) محفوظ به شماره ۵۵ در مجموعه نسخه‌های خطی شادروان دیز Diez که به کتابخانه سلطنتی برلن اهدا شده است.

(۵۷) در فرهنگ شعوری از سی و دو اثر سابق بر آن نقل قول شده از جمله کتاب‌های مذکور ذیل شماره‌های ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۳۹، ۴۰ و کتاب السامی ثعالبی، مقدمه الادب زمخشری، و گرشاسب‌نامه.

(۵۸) مترجم ترک شانزده اثر دیگر را نیز ذکر می‌کند که از آنها برای پرمایه‌تر ساختن تألیف خود استفاده کرده است: کتاب‌های مذکور ذیل شماره‌های ۱، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۸، ۵۱، ۵۲، ۵۴، چهار فرهنگ پزشکی (← پایین، ذیل شماره‌های ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳)، شرح الفصوص و تعریفات جرجانی، دو اثر ریاضی، یک رساله نجومی، یک رساله ریاضی، و یک رساله فلسفی [نوزده اثر شده است نه شانزده اثر: ظاهراً مجموع چهار فرهنگ پزشکی یک اثر حساب شده است. - مترجم].

۴۵. بهار عجم که تکچند هندی به سال ۱۱۸۲ تألیف کرد.
۴۶. صحائف اللّغه.
۴۷. لغت شاهی [در متن فرانسه: Chahidi؛ و آن ظاهراً همان تحفه شاهی از ابراهیم بن صالح «شاهی» (قرن ۹ و ۱۰) است. -افاده آقای ذاکرالحسینی] فارسی و ترکی منظوم برای تعلیم در مدارس.
۴۸. تحفه صبیان یا محمودیه، واژه‌نامه منظوم برای تعلیم در مدارس.
۴۹. تحفه وهبی، چاپ اصلاح شده لغت شهیدی که به سال ۱۲۱۳ در قسطنطنیه به طبع رسید.
۵۰. شرح تحفه وهبی از احمد خیالی، که به سال ۱۲۱۵ در قسطنطنیه چاپ شد.
۵۱. نوادر اللّغه.
۵۲. لهجة اللّغات، فرهنگ ترکی، عربی، فارسی که به سال ۱۲۱۰ در قسطنطنیه چاپ شد.
۵۳. مجمع القواعد برای فراگیری زبان فارسی.
۵۴. جامع الفرس از مصطفی بن محمد بن قلی.
- چون مؤلفان فرهنگ شعوری و برهان قاطع همچنین مترجمان ترک برهان از فرهنگ‌های پزشکی گوناگونی به عنوان منابع مواد افزوده خود یاد کرده‌اند، برای سهولت مرور، مجموعه آنها را ذیلاً ذکر می‌کنیم.
۵۵. قدیم‌ترین همه آنها کتاب الابنیه و حقائق الادویه تألیف علی بن اسدی طوسی است که به سال ۴۴۷ نوشته شده و به شماره ۸۳ در کتابخانه سلطنتی وین محفوظ است. [نام کتاب الابنیه عن حقائق الادویه و مؤلف آن ابومنصور موفق هروی است نه اسدی طوسی. نسخه‌ای از آن به خط اسدی طوسی است].
۵۶. مفردات ابن بیطار متوفی به سال ۶۴۶.
۵۷. اختیارات البدیعه فی الادویه از شیخ علی بن [حسین انصاری معروف به حاجی زین عطار] که به سال ۷۷۰ تألیف شد.
۵۸. مفردات شیخ عیسی برگرفته از آثار گالین و دیوسکوریدس.
۵۹. فرائد المفردات.
۶۰. بحر الجواهر تألیف محمد بن یوسف هروی طبیب.
۶۱. مجمع الفوائد تألیف محمد بن یوسف هروی.
۶۲. تحفة المؤمنین.
۶۳. غایة الاتقان.

۶۴. الفاظ الادویه که گلاوین (Gladwin) آن را با عنوان *Ulfazool udiwyuh* در کلکته به چاپ رساند.

سرانجام، دو فرهنگ عربی - فارسی که در کلکته پدید آمدند، به شرح زیر:

۶۵. سوره که در دو جلد به سال ۱۸۱۲ چاپ شد.

۶۶. شمس اللغات که، مانند سوره، دانشمندان هند زیر نظر جوزف بارتو (Joseph Baretto) آن را در سال ۱۸۰۶ به چاپ رساندند.

دستور زبان‌هایی که اروپائیان چاپ و منتشر کردند

۶۷. نخستین دستور زبانی که با نام یک فرانسوی منتشر شد

(Lud. de Dieu, *rudimenta linguæ persicae*, Leyden, 1639)

اثر یک آلمانی به نام J. Elichman است (به گزارش *Ravii Panegr., L.L. O.O.*, p. 12).

68. Jo. Gravii, *elementa linguæ*, London, 1644 et 1649, in-4°.

69. Fr. Ignatii a Jesu, *grammatica linguæ persicae*, Romæ (رُم)، 1661, in-4°.

70. Joh. Bapt. Podesta, *Persismus et arabo-persismus* (جلد سوم از کتاب درسی زبان‌های شرقی)، Viennæ (وین)، 1686, 2 vol. in-4°.

71. Franc. a Mesgnien Meninski, *institutiones linguæ turcicae cum rudimentis parallelis linguarum arabicae et persicae*, Viennæ (وین)، 1756, in-4°.

72. Will. Jones, *Grammar of the Perisan Language* (دستور زبان فارسی)، Oxford, 1771, 1774, 1783 et 1799, 1828 (آخرین چاپ به کوشش Lee).

73. G. Hadley, *Introductory Grammatical Remarks on the Persian Language* (تذکرات مقدماتی دربارهٔ زبان فارسی)، Bath (انگلستان)، 1776, in-4°.

74. Ant. Vieyra, *brevis, clara, facilis ac jucunda non solum arabicam sed etiam hodiernam persicam linguam addiscendi methodus*, Dublin, 1789, in-4°.

75. Ed. Moises, *The Persian Interpreter in Three Parts, Grammar, Extracts and a Vocabulary* (راهنمای ترجمهٔ زبان فارسی در سه بخش: دستور زبان، مستخرجات، و واژگان)، Newcastle (انگلستان)، 1792, in-4°.

76. Will. Ousely, *Persian Miscellanies, An Essay to Facilitate the Reading of Persian Msts* (جُنگ زبان فارسی، رساله‌ای برای تسهیل خواندن نسخه‌های خطی فارسی)، London, 1795.

77. Fr. Gladwin's *Persian Monshee*,

(این اثر سه بار، در سال‌های ۱۷۹۶، ۱۷۹۹ و ۱۸۰۰ به قطع رحلی در کلکته به چاپ رسیده و در سال ۱۸۰۱، باز به قطع رحلی، در لندن تجدید چاپ شده است.)

78. Franc. de Dombay, *grammatica linguae persicae*, Viennae (وین) 1804, in-4°.
79. Frid. Wilken, *institutiones ad fundamenta linguae persicae cum chrestomathia maximam partem ex autoribus ineditis collecta et glossario locupleti*, Lipsiae (لایپزیگ) 1805, in-8°.
80. Franc. Gladwin, *Dissertations on the Rhetoric, Prosody and Rhyme of the Persians* (رسالاتی درباره بلاغت، عروض و قافیه زبان فارسی) London.
81. Gilchrist, *A New Theory of the Persian Verbs* (نظریه‌ای نو درباره افعال زبان فارسی) Calcutta.
82. M. Lumsden, *A Grammar of the Persian Language Comprising A Portion of Arabic Inflexion, together with Some Observations on the Structure of Either Language Considered with Reference to the Principles of General Grammar* (دستور زبان فارسی، شامل بحثی درباره تعریف کلمات در عربی، همراه با اظهارنظرهایی در باب ساختار هر دو زمان با توجه به مبانی و اصول دستور زبان هامر)،
Calcutta, 1810, 2 volumes, in-fol.
83. W. Price, *Grammar of the Three Principal Oriental Languages: Hindostani, Persian and Arabic, etc.* (دستور سه زبان عمده شرقی، هندوستانی، فارسی، عربی و جز آنها) 1824.
84. Gilchrist, *Rudimental Principles of Persian Grammar and Hindost-Persic and English Vocabulary* (اصول مقدماتی دستور زبان فارسی و واژه‌نامه هندوستانی - فارسی - انگلیسی) London, in-8°.
85. *A Treatise on Persian Writing, Illustrated by Copperplates, intended to facilitate the Acquirement of the Art of Writing the Nustaluk Character with Elegance and Correctness* (رساله‌ای درباره خط فارسی، با تصاویر صفحه مسی، برای تسهیل فراگیری فن نوشتن نستعلیق به خط خوش و درست)،
Calcutta...

فرهنگ‌ها

86. Christ Ravii, *specimen Iexici arabico-persico-latini*, Leyden, 1645.
87. Edm. Castelli, *lexicon persicum*, London, 1669, in-fol.
88. Francisc. a Mesgnien Meninski, *Lexicon Arabico-Persico-Turcicum* (واژه‌نامه عربی - فارسی - ترکی) (چاپ دوم، 1780-1800, in-fol., 4 vol. چاپ اول، Vienne, 1680-1687)
89. Angeli a S. Josepho *Gazophylacium linguae persicae*, Amstelodami (آمستردام) 1684, in-fol.

90. John Richardson, *Dictionary Persian, Arabic and English* (فرهنگ فارسی-عربی-انگلیسی), Oxford, 1777, 2 vol. in-fol.; augmenté (با افزوده‌هایی) par Wilkins; nouvelle édition du premier volume, persan-anglais (فارسی-انگلیسی), par Franç. Johnson. Londres, 1829, in-4°.
91. Hopkins, *L'abrégé génu pré cé den* (مختصر اثر بالا), intitulé: *Vocabulary Persian, Arabic and English, Abridged from the fourth edit, of Richardson's Dictionary Persian, Arabic and English* (با عنوان واژه‌نامه فارسی-عربی-انگلیسی، تلخیص چاپ چهارم فرهنگ فارسی-عربی-انگلیسی ریچاردسون).
92. Franc. Gladwin, *Persian Vocabulary* (واژه‌نامه فارسی), Malda 1780, Calcutta 1788, in-4°.
93. همان مؤلف, *Vocabulary English and Persian; With Introductory Grammatical Remarks* (واژه‌نامه انگلیسی-فارسی با ملاحظاتی درباره دستور زبان), Calcutta, 1791, in-8°.
94. همان مؤلف, *Vocabulary of English and Persian, for the College at Fort-William in Bengal* (واژه‌نامه انگلیسی-فارسی برای کالج فورت ویلیام در بنگال), Calcutta, 1800, in-4°.
95. Rousseau, *Persian and English*: (یعنی) *Persian and English, and English and Persian* (واژه‌نامه فارسی-انگلیسی و انگلیسی-فارسی), London, 1803.

آثاری که درباره خصوصیات زبان فارسی و شباهت آن با خصایص زبان‌های ژرمنی نوشته شده است

96. Briani Waltoni, *diss. de lingua persica et ss. versionibus persicis in prolegom., ad biblia polygl. et in apparatu biblico*, Zurch (زوریخ), 1673.
97. Olai Odhelii, *dissert. de convenientia linguae persicae cum gothica*, Upsalæ (اوپسالا، سوئد), 1723, in-8°.
98. Guilielmi Burtoni, *Angli Λεῖψωνα veteris linguae persicae quae apud priscos scriptores graecos et latinos reperiri potuerunt*, Lubecæ (لویک، آلمان), 1720, in-8°.
99. L. B. de Jenisch, *dissert. de fatis linguarum orientalium, arabicae nimirum, persicae et turcicae*, Viennæ (وین), 1780.
100. Stephen Weston, *A Specimen of the Conformity of the European Languages, Particularly the English, With the Oriental Languages, Especially the Persian* (نمونه‌ای از شباهت زبان‌های اروپایی، به ویژه زبان انگلیسی، با زبان‌های شرقی، به خصوص زبان فارسی), London, 1802, in-8°.

101. S. T. G. Wahl, *Allgemeine Geschichte der morgenländischen Sprachen und Litteratur* (تاریخ عمومی زبان‌ها و ادبیات شرقی) Leipzig (آلمان)، 1784.
102. Ottmar Funk, *De Persidis lingua et ingenio commentatio philosophica*, Norimbergæ (نورنبرگ، آلمان) 1809.
103. *Die nahe Verwandtschaft der deutschen und persischen sprache durch ein vergleichendes Worterverzeichniss anschaulich dargestellt*
(خویشاوندی نزدیک زبان‌های آلمانی و فارسی که از طریق مقایسه فهرستی از واژه‌ها نمودار می‌گردد)،
Dans les *Mines de l'Orient*, tome. VI, p. 162, 390
(در مجله *Mines de l'Orient*، ج ۶، صفحات ۱۶۲، ۳۹۰).



مستخرج از نامه بانو بارون دو ترنک دو تودر با نام ولادی (خانوادگی) هامر -
پورگشتال به آقای رنو به مناسبت مرگ پدرش *

وین، ۱۳ دسامبر ۱۸۵۶
آقا،

... پدرم، در عین بیماری، باز به مطالعاتی می‌پرداخت که در سراسر عمر درازش سرگرم آنها بود. روز پیش از مرگش، که سخن گفتن نمی‌توانست، با زحمت بسیار، به من فهماند باید کسی را، به سراغ کتاب عربی جدید الانتشاری که خبرش را شنیده بود، به کتابخانه سلطنتی بفرستم. افسوس! او حتی نتوانست نظری به آن بیفکند. پیوسته از ما کتاب می‌خواست که بخواند؛ منشی خود را فرامی‌خواند که هر چه را املا می‌کند بنویسد. برای آرام ساختن او، ناگزیر شدم صبح آخرین روز عمرش کاغذ و مرکب به او بدهم و قلمی میان انگشتانش بگذارم که با آن چند کلمه ناخوانا کشید.

در دو هفته اخیر ایام حیاتش، تنگی نفس او چندان بود که بیش نتوانست در بستر بماند و همه این مدت را در صندلی راحتی گذراند که وسط کتابخانه‌اش جلوی میز تحریر جای داشت. این محل چندان مناسب مراقبت‌هایی نبود که حال جسمانی‌اش اقتضا داشت؛ اما از عوض کردن آن بیم داشتیم: پیدا بود که او میل داشت، همچون جنگاوری در میدان نام و ننگ، در میان کتاب‌هایش بمیرد.

صبح روز ۲۰ نوامبر، مراسم آیین‌های مقدس^۱ در مورد بیمار اجرا شد. در سراسر روز ۲۳ نوامبر، بیش از معمول دچار رنج و عذاب و بی‌تابی بود. مع الوصف، مدام با مداد حروفی روی دستمالش و رواندازه‌هایش می‌کشید؛ سرانجام به خواب رفت. با خوشحالی صدای نفس آرام و منظم او را می‌شنیدیم. دو یا سه بار کف زد و آن شیوه‌ای برای احضار خدمتکارانش بود که از سفر به شرق به ارمغان آورده بود؛ اما چون به او نزدیک می‌شدیم، می‌دیدیم در همان حالت خواب راحت است. نزدیک به ساعت شش و ربع،

* Extrait d'une lettre adressé e à M. REINAUD, par madame la baronne de Terenk de Toudet, né eHammer-Purgstall, à l'occasion de la mort de son père.

(منتشر شده در: *Journal asiatique* (1857), t. 9, pp. 122-123).

(۱) مراد باید تلقین توبه و تدهین نهائی از آیین‌های مقدس هفت‌گانه باشد که درباره محتضر اجرا

می‌شود. - مترجم

صدای نَفَس عمیق شنیدیم که باعث شد از نزدیک او را نظاره کنیم؛ صدای نَفَس دیگری شنیدیم که دم واپسین بود!

می‌ماند چند کلمه‌ای که باید درباره‌ی وضع کارهایی با شما در میان گذارم که پدر بیچاره من آنها را به دست گرفته بود. هفتمین جلد تاریخ ادبیات عرب به اتمام رسیده و عن‌قرب برای اشخاص و انجمن‌های علمی که مجلّات پیشین آن را دریافت کرده‌اند فرستاده خواهد شد. این احساس که توانسته است جلد مذکور را به پایان برساند مایه تسلی خاطرش بود و او توزیع آن را به من سفارش کرده است. وی، در وصیت‌نامه‌اش، اظهار امیدواری کرده است که فرهنگستان سلطنتی ما این اثر را، دست کم با تنظیم جداول و فهرست‌هایی که ضرورت تشخیص داده شود، کامل کند. آقای فیتس‌مایر^۲ مشغول بازنگری دومین جلد تاریخ و صّاف است. تردیدی ندارم که پاس احترام خاطره مصحّح و مترجم این اثر^۳ از هرگونه تأخیر در انتشار آن جلوگیری خواهد کرد و این کار، چنان‌که می‌دانید، به همّت و عنایت فرهنگستان سلطنتی انجام خواهد گرفت.

شما، که با کوشش خستگی‌ناپذیر و کارهای درازدامن پدرم آشنا بودید، تعجب نخواهید کرد اگر از من بشنوید که مقدار هنگفتی از دست‌نویس‌های او در کیف‌هایش هست که بدبختانه بخش بزرگی از آنها به خطی تقریباً ناخواناست. حاجت به گفتن نیست که وظیفه مقدّس خود می‌دانم ترتیبی بدهم شخص واردی همه این دست‌نویس‌ها را منظم سازد و امیدوارم که سابقه آشنائی من با خط او به خواندن این نوشته‌ها کمک کند.^۴

ترجمه احمد سمیعی (گیلانی)



2) Pfitzmaier

(۳) مراد هامر است.

(۴) آقای هامر سابقاً داستان عربی عَنَتَر* را تماماً به فرانسه ترجمه کرده بود. چند سال پیش که آقای پوژولای مهین Poujoulat aîné، ادیب مشهور، در وین بود، آقای دو هامر دست‌نویس ترجمه خود را به او داد تا در پاریس به چاپ برساند. آقای پوژولای نوید داده است که انتشار آن زیاد طول نخواهد کشید. (یادداشت آقای رنو) * باید مراد سیره عَنَتَر، اثر عَنَتَر بن شدّاد العَبَسی، شاعر بزرگ عصر جاهلی و یکی از فرسان (= شهسواران) مشهور عرب باشد. سیره عَنَتَر مجموعه قصه‌های پهلوانی درباره سرگذشت افسانه‌ای او در ۳۲ مجلد است. (دایرة‌المعارف فارسی، ذیل عترة بن شدّاد العَبَسی و سیره عترة)